



۱۰۱۲/۰۷/۲۲



داکتر سيد عبدالله کاظم

## «ناليدن از بيگانگان»

چند روز قبل مقاله پرمحتوای جناب انجنير قيس کبير را تحت عنوان «بررسی سه بُعد شوينيزم ايران» با دقت زياد خواندم و از احساس پاک و طندوستی و عمق نوشته ایشان که واقعاً دُر سفتند و حق نوشتند، بسيار فيض بردم. در بخش اول مقاله اعمال ظالمانه رژیم اسلامی ايران بر مهاجرین افغان بطور مستند تحت يازده فقره فهرست گردیده بود که هر خواننده را با سيمای وحشت افزای رژیم آخوندی ايران که داد از اسلام میزند، از نزدیک آشنا می سازد. بیان مکرر مندرجات مقاله در اینجا، جز بازگوئی شرح حال غمنامه ما افغانها چیز ديگر نخواهد بود، لذا خواستم به تاسی و حمايت از آن چند سطری در اطراف موضوع بنویسم.

آقای کبير اين وضع را بسيار بجا به سياست «اپارتايد» افريقای جنوبی شباخت داده و بر حق نوشته است که: «آنچه رژیم اسلامی ايران در قبال مهاجرین افغان در داخل آن کشور روا میدارد...، آنرا ميتوان صرف با روش نژادپرستان سفيد پوست که در مقابل بوميان کشورهای قاره افريقا در زمان رژیم های اپارتايد (تبعيض نژادی) اعمال میکردند، مقایسه نمود». گمان میکنم که اين اعمال بسيار وقیح تر و ظالمانه تر از نظام اپارتايد افريقای جنوبی است که سفيد پوستان بر عليه مردمان سیاه پوست کشور شان مرعی داشتند. شوينيزم یا برتری جوئی «فارسی ها» که امروز در لباس ولايت فقيه پیچیده شده، به مراتب شديدتر از گذشته است که نه وجه فرهنگی دارد و نه شیوه اسلامی. اين خصلت «خود بزرگ بینی و برتری جوئی» تا حدی به وقاحت رسیده که هر چه از افتخارات یک کشور و یک ملت ديگر بوده، ايرانها کوشیده اند آنرا به نحوی به خود مرتبط سازند. آنها متواتر از تاريخ چند هزار ساله «ايران» صحبت میکنند، درحاليکه از مسمی شدن کشوری بنام ايران چند دهه نمی گذرد. آنها فرهنگ پر بار کشور ما را جز فرهنگ خود می شمارند و هر بزرگمرد و دانشمندی را که در سرزمین افغانستان موجود پا به هستی گذاشته چون مولانای بلخ، ابن سینای بلخی، سيد جمال الدين افغانی و ديگران که هریک از نوابغ جهان اند، همه را «مال» خود میدانند و به ايران نسبت میدهند؛ حتی هر هنرمند پر آوازه جهان غرب را گویا با انتساب مادرش به ايران، از خود می شمارند.

اینکه طی سه دهه اخير، افغانستان دچار بحران سیاسی و بی امنیتی گردیده و هزار ها هزار هموطن ما جبراً به اقصا نقاط جهان مهاجر شده اند، تراژیدی بزرگيست که شرح آنرا نمیتوان با اختصار نوشت. اين تراژیدی برای ما افغانهای مهاجر در هر کشور شکل خاص خود را دارد: در کشورهای غربی، جائیکه بشردوستی و همنوعی جایگاه خود را در نظام قانونی آنجا باز کرده است، غمنامه مهاجرت کوتاه و درد آن زودگذر بوده ولی در کشورهای هائیکه حس همنوعی یعنی «انسانیت» زیر پا شده و جای آنرا برتری جوئی گرفته است، اين مصیبت به شکل فجیع آن نمودار گردیده است.

رژيم ايران نه تنها در برابر مهاجرین افغان، بلکه در برابر ایرانی هائیکه زبان و مذهب ديگر دارند و یا دگر اندیش اند، عين ظلمی را روا میدارد که با افغانهای مهاجر پيشه کرده است. اين تنها ايران و رژیم آن نيست که از اصل معتبر و انسانی اسلام یعنی «مسلمانها برادران یکديگر اند» فاصله گرفته است، من در سال ۱۹۹۵ وقتی عازم بيت الله شريف شدم، مصیبت افغانهای مهاجر را در آن کشور کمتر از ايران ندیدم و یا اینکه اگر کشور پاکستان از داعیه جهاد افغانستان به مال و منال و قدرت فراوان نمی رسيد، به يقين که وضع مهاجرین افغان بدتر از ديگر جا ها می بود. بهرحال وقتی از سيد جمال الدين افغان راجع به تفاوت غرب و شرق پرسيدند، ایشان گفتند: «در غرب زندگی کردم، اسلام را دیدم ولی نه مسلمانی را، در شرق زندگی کردم مسلمانان را دیدم ولی نه اسلام را». اين گفته امروز در جوامع اسلامی بيش از هر زمان ديگر صدق میکند و نمونه کامل آنرا ميتوان به وضاحت در روش غير اسلامی جمهوری اسلامی ايران در برابر مهاجرین افغان مشاهده کرد و هم در سياست های توسعه جويانه روز افزون فرهنگی آنها در کشور ما.

وقتی مقاله آقای قيس کبير را خواندم که از ايران شکوه و گلایه داشت، اين حقيقت تلخ در نظرم بيشتر متبلور شد که منشأ اصلی مشکل خود ما استيم، چنانکه شاعری آنرا با چنين ظرافتی بيان کرده است:

د پانو شميره: له 1 تر 2

[maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de) افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکاري ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړيکه ټينگه کړئ

پاڼه: دليکنې دليکنيزې بڼې پاڼوالې د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خير و لولئ

## «من از بیگانگان هر گز ننالم \*\*\*\* که با من هرچه کرد، آن آشنا کرد»

بخاطر دارم در سال سوم جمهوری شهید داؤد خان قوای سرحدی ایران در نیمروز از حدود معینه کمی پا فراتر گذاشت و میخواست از آن برای استفاده از آب بیشتر استفاده کند. موضوع توسط سرحد دار به اطلاع مرکز رسانیده شد و شهید داؤد خان بلافاصله به قول اردوی قندهار امر آماده باش صادر کرد. وقتی ایرانیها این عکس العمل فوری و جدی را دیدند، به سرعت قوای خود را عقب کشیدند و آنرا اشتباه یک افسر دانسته و به رعایت اصول معمول اطمینان دادند. اکنون اگر از تهاجم فرهنگی ایران صحبت میشود و یا از ظلم فاحش بر مهاجران افغان در آن کشور، به زعم شعر فوق نباید از بیگانگان نالید، بلکه هرچه است تقصیر خود ما است. اگر رهبری میداشتیم قاطع و یک نظام ملی با همه شرایطی که طی این ده سال «طلائی» برای ما دست داده بود، می توانستیم هموطنان خود را دوباره به میهن فرا خوانیم و برای شان سرپناه و کاری تدارک کنیم که دیگر مایه رنج خودشان و کم آمدن ملت و کشور ما در این زمینه ها نمی گردید. طی این ده سال با سرازیر شدن میلیاردها دالر نه تنها کوچکترین توجهی به وضع مهاجرین افغان و زمینه سازی برگشت شان به وطن صورت نگرفت، بلکه دولتمردان ما در برابر حوادث نافرجام دو کشور همسایه به اصطلاح بیشتر «دهن پر آب» شدند و به نحوی به کرنش و خاموشی تن دادند، چنانیکه رئیس جمهور ایران به حیث مهمان رسمی چند بار کشور ما را «کشور اشغال شده» خطاب کرد و رئیس جمهور نا جمهور ما زبان به کلام نگشود و حرفی برای رد آن نگفت، زیرا روی «بندلهای دالر» گران بود و زبان را «لال» ساخته بود. با این شیوه هرچه بر سر ملت بینوا و مظلوم ما آید، پراسان گری نیست که بگوید: چرا؟

من در قبال آینده کشور به نسل جوان افغان امیدوار هستم، بخصوص وقتی دیدم که به مناسبت صدمین سالگرد تولد آیت الله خمینی کسانی تصویر بسیار بزرگ او را در چهار راه جاده مسمی به «شهید عبدالعلی مزاری» در غرب کابل نصب کرده بودند و محفل شاندار سخنرانی و یاد و بود برایش برپا داشتند، در عین حال عده ای از جوانان وطن دوست در جوار آن تصویر به مظاهره پرداختند و شعار های از قبیل «اینجا کابل است، نه تهران و نه قم» را سر دادند. این جوانان که از پا گذاشتن به قدمهای یک عده بزرگان خود بیزار شده اند، این حقیقت را با گوشت و پوست خود تا عمق استخوان درک کرده اند که این سرزمین مرجع آبرو و عزت شان و این میهن مهد هستی و نیستی شان است، نه جای دیگر. این واقعیت را امروز همه کسانی که چه برای کار و چه به حیث مهاجر به کشورهای همسایه و دیگر جا ها رفته اند، به خوبی درک کرده اند که: «وطن، وطن است و دیگر، دیگر».

متأسفانه در همین راستا هستند کسانی دیگر از حلقه بگوشان رژیم آخوندی ایران که مقام خمینی را با مقام محمد (ص) پیامبر اسلام به نحوی همسان میدانند، چنانکه محمد اکبری نماینده بامیان در ولسی جرگه و رئیس «حزب وحدت ملی اسلامی افغانستان» که در داشتن روابط وی با جمهوری اسلامی ایران در گذشته و حال جای شک و شبهه نیست، طی یک مصاحبه با بی بی سی بتاريخ ۱۲ جوزا در این ارتباط گفت: «باور های مذهبی مرز جغرافیائی ندارد و کسانی که امروز آیت الله خمینی را مربوط به ایران میدانند، فردا حضرت محمد پیامبر مسلمانان را هم مربوط عربستان سعودی خواهند دانست». مایه تعجب است که این بدعت توسط شخصی بیان میشود که در پیش نام خود همیشه کلمه «استاد» را علاوه میدارد.

ضمناً در مقاله آقای قیس کبیر نکته ای در باره قطع پروگرام ملازاده از تلویزیون پیام افغان تذکر رفته است که توجه مرا جلب کرد. باید خاطر نشان سازم که در این ارتباط قبلاً مطالبی از این قلم تحت عنوان «انگیزه های سیاسی برخورد شیعه و سنی» بتاريخ ۲۲ جنوری ۲۰۱۰ و نیز نوشته دیگرم به جواب هموطنی با اسم مستعار «محمد انور بنیاد» تحت عنوان «فرق میان نقد و حرف واهی» بتاريخ ۳ فیروزی همان سال در پورتال فحیم افغان جرمن آنلاین به نشر رسیده است که جناب آقای کبیر اگر خواسته باشند، میتوانند با مراجعه به آرشیف نویسندگان زیر نام اینجانب حل مطلب نمایند. بدینوسیله میخوام بار دیگر از مقاله پرمحتوای جناب آقای کبیر تمجید و تقدیر نموده موفقیت های مزید این شخصیت چند بُعدی و پرکار را از خداوند متعال خواهانم.

**خدا آن ملتی را سروری داد \*\*\*\* که تقدیرش بدست خویش بنوشت  
به آن ملت سروکاری ندارد \*\*\*\* که دهقانش برای دیگران کشت**

پایان

د پانوی شمیره: له 2 تر 2

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوې. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)  
یادونه: دلیکنی د لیکنیزې ښې پازوالې د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په ځیر و لولۍ